

**A Comparative and Critical Evaluation of the Reality of  
“Wilāyat Allāh” (God’s Guardianship) from the Perspectives of  
Mullā Ṣadrā and ‘Allāma Ṭabāṭabā’ī**

**Nafiseh Mazoosaz<sup>1</sup>**

**Mohammadreza Emaminia<sup>2</sup>**

**Mahdi Hajian<sup>3</sup>**

**Abstract**

*Wilāya* (guardianship) is among the most important doctrinal principles in Shiism, as it smooths the path to human felicity and constitutes the ultimate end of the human being’s perfective movement. Both Mullā Ṣadrā and ‘Allāma Ṭabāṭabā’ī regard *wilāya* as a graded (*tashkīkī*) reality with two aspects: ontological (*takwīnī*) and legislative (*tashrī’ī*). According to them, *wilāya* belongs essentially to God alone and extends downward through lower levels. Mullā Ṣadrā establishes God’s ontological *wilāya* by relying on his philosophical principles, maintaining that God exercises guardianship over human affairs for the purpose of guidance and implements this through revelation; he further divides God’s legislative guardianship over the believers into three modes. ‘Allāma Ṭabāṭabā’ī proves God’s guardianship on the basis of the Quran and establishes God’s legislative guardianship through philosophical argument within the context of social relations. This study seeks to determine whether the arguments advanced by both thinkers in establishing this doctrine share points of convergence and divergence with respect to the nature of their arguments, their treatment of the subject matter, and the levels of their analyses. The research method is library-based and analytical.

**Keywords:** God’s *Wilāya* (Guardianship), ontological and legislative guardianship, Mullā Ṣadrā, ‘Allāma Ṭabāṭabā’ī.

---

1. Level-4 Graduate, Seminary of Qom (Corresponding Author). [elsanapublication@gmail.com](mailto:elsanapublication@gmail.com)

2. Associate Professor, Department of the Theoretical Foundations of Islam, University of Islamic Studies, Qom. [m\\_emaminia1343@yahoo.com](mailto:m_emaminia1343@yahoo.com)

3. Instructor at Seminary and University. [mhd\\_hajian@yahoo.com](mailto:mhd_hajian@yahoo.com)

<https://doi.org/10.22034/ftk.2026.2077760.1800>

حقيقة ولاية الله من وجهة نظر صدر الدين الشيرازي والعلامة الطباطبائي  
"مقارنة وتقييم نقدي"

نفيسه مازوساز<sup>١</sup>

محمدرضا امامي نيا<sup>٢</sup>

مهدي حاجيان<sup>٣</sup>

الملخص

تُعَدُّ الولاية من أهم أصول العقيدة في التشيع؛ إذ إنها تمهّد طريق سعادة الإنسان، وتمثّل الغاية القصوى لحركته التكاملية. ويرى صدر الدين الشيرازي والعلامة الطباطبائي أنّ الولاية أمر تشكيكي، وتنقسم إلى قسمين: الولاية التكوينية والولاية التشريعية. ومن وجهة نظرهما، فإن الولاية في ذاتها حكرٌ على الله تعالى، ثم تسري إلى المراتب الأدنى. وقد أثبت صدر الدين الشيرازي الولاية التكوينية لله تعالى استناداً إلى أصوله الفلسفية، حيث يرى أنّ ولاية الله تعالى على البشر هي من أجل هدايتهم، وأنّه تعالى يمارسها من خلال الوحي، كما يقسّم ولاية الله التشريعية على المؤمنين إلى ثلاثة أوجه. أما العلامة الطباطبائي، فيثبت ولاية الله تعالى بالاستناد إلى القرآن الكريم، ويثبت الولاية التشريعية لله بالدليل العقلي وفي إطار العلاقات الاجتماعية. يسعى البحث بأسلوب مكتبي ومنهج تحليلي إلى بيان نقاط الاتفاق والاختلاف، إن وجدت، بين أدلة كلّ من صدر الدين الشيرازي والعلامة الطباطبائي في إثبات هذه المسألة من حيث نوع الأدلة، وطريقة تناول الموضوع، ومراتب التحليل.

**الألفاظ المحورية:** ولاية الله، الولاية التكوينية والتشريعية، صدر الدين الشيرازي، العلامة الطباطبائي.

١. خريجة المستوى الرابع (الكاتبة المسؤولة). elsanapublication@gmail.com

٢. أستاذ مشارك في قسم مبادئ الإسلام النظرية بجامعة المعارف الإسلامية بقم. m\_emaminiya1343@yahoo.com

٣. مدرس في الحوزة والجامعة. mhd\_hajian@yahoo.com

## تحقیقات کلامی

فصلنامه علمی پژوهشی

انجمن کلام اسلامی حوزه

سال چهاردهم، شماره پنجاه و سوم، تابستان ۱۴۰۵

### مقایسه و ارزیابی انتقادی حقیقت ولایت‌الله از دیدگاه ملاصدرا و علامه طباطبایی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۸/۲۴

نفسیه مازوساز<sup>۱</sup>

تاریخ تأیید: ۱۴۰۵/۰۱/۲۷

محمد رضا امامی‌نیا<sup>۲</sup>

مهدی حاجیان<sup>۳</sup>

#### چکیده

ولایت از مهم‌ترین اصول اعتقادی تشیع است؛ زیرا هموارکننده مسیر سعادت انسان و منتهی‌الیه حرکت استکمالی اوست. ملاصدرا و علامه طباطبایی ولایت را امری تشکیکی می‌دانند که دو قسم تکوینی و تشریعی دارد. از نظر آنان، ولایت ذاتاً در انحصار خداوند است و به مراتب اسفل تسری می‌یابد. ملاصدرا ولایت تکوینی خداوند را با اتکا به اصول فلسفی خویش اثبات کرده و معتقد است که خداوند برای هدایت بشر بر امورشان ولایت داشته و آن را از طریق وحی اعمال می‌نماید و بر سه وجه، ولایت تشریعی خداوند بر مؤمنان را تقسیم می‌کند. علامه ولایت خداوند را با استناد به قرآن اثبات کرده و ولایت تشریعی خدا را با دلیل عقلی و در بستر مناسبات اجتماعی ثابت می‌نماید. این پژوهش در صدد بیان این است که آیا ادله هر دو در اثبات این مهم از حیث جنس ادله، پرداخت به موضوع، مراتب تحلیل‌هایشان نقاط اشتراک و افتراقی دارد یا خیر. این امر به روش کتابخانه‌ای و تحلیلی است.

**واژگان کلیدی:** ولایت‌الله، ولایت تکوینی و تشریعی، ملاصدرا، علامه طباطبایی.

۱. دانش‌آموخته سطح ۴ (نویسنده مسئول). [elsanapublication@gmail.com](mailto:elsanapublication@gmail.com).

۲. دانشیار گروه مبانی نظری اسلام دانشگاه معارف اسلامی قم. [m\\_emaminiya1343@yahoo.com](mailto:m_emaminiya1343@yahoo.com).

۳. مدرس حوزه و دانشگاه. [mhd\\_hajian@yahoo.com](mailto:mhd_hajian@yahoo.com).

## مقدمه

ولایت از بنیادی‌ترین اصول اعتقادی تشیع محسوب می‌شود؛ زیرا غایت حرکت تکاملی انسان‌ها به سمت مبدأ نخستین است. از دیدگاه ملاصدرا ولایت به معنای نزدیکی است و از این رو، محبوب را ولی می‌نامند؛ زیرا به سبب محبت نزدیک است و در اصطلاح، ولایت به معنای نزدیکی به حق سبحانه است (ملاصدرا، ۱۳۶۳: ۴۸۷). علامه، ولایت را عبارت از نزدیکی ویژه‌ای که تصرف و مالکیت تدبیر «ولی» نسبت به «مولی علیه» را سبب می‌شود، می‌داند (طباطبایی، ۱۳۷۲، ۵: ۳۷۰). صدرالمتهلین و علامه، حقیقت ولایت را به دو قسم تکوینی و تشریعی تقسیم می‌کنند. ولایت تکوینی یعنی سرپرستی موجودات جهان و عالم خارج و تصرف عینی داشتن در آن‌ها. ولایت تشریعی یعنی نوعی سرپرستی که نه ولایت تکوینی و نه ولایت بر تشریع و قانون است، بلکه ولایتی در محدوده تشریع و تابع قانون الهی است (جوادی آملی، ۱۳۹۸: ۱۲۴).

صدرالمتهلین بر اساس اصالت و تشکیک وجود، «ولایت» را مشکک می‌داند که شدیدترین مرتبه آن در ذات خداوند قرار گرفته است و ولایت در این مرتبه، یعنی حضرت حق، دست به آفرینش مخلوقات می‌زند و امور آن‌ها را تدبیر می‌نماید. مراتب اسفل ولایت، متناسب با شدت و ضعف وجودی هر ممکن‌الوجودی که از شدت و ضعف تجرد و آگاهی او نشأت می‌گیرد به آن اختصاص پیدا می‌کند (ملاصدرا، ۱۳۷۹، ۵: ۱۹۷). علامه نیز درجه نخست ولایت تکوینی و تشریعی را از آن خداوند می‌داند که ولایت پیامبران و امامان معصومین در طول ولایت خداوند و به اذن او اعمال می‌گردد (طباطبایی، ۱۳۷۲، ۶: ۱۳).

بنابراین در نگاه کلان می‌توان ادعا کرد که ملاصدرا و علامه از سویی درصدد تبیین حقیقت ولایت برآمدند و از سویی دیگر، تقسیمات مشترکی از ولایت ارائه دادند؛ اما آنچه محل تأمل است، سنخ ادله و نوع تحلیل و پرداخت به حقیقت ولایت‌الله از نظرگاه هر دو جناب است؛ چرا که مبانی فلسفی - عرفانی - کلامی ملاصدرا در تبیین این قسم از ولایت مورد اتکا واقع می‌شود و ایشان با ادله عقلی درصدد اثبات مدعیات خود برمی‌آید؛ اما علامه بر آیات تکیه دارد و با محوریت آیات و روایات و نگاه اجتماعی پرفروغ اقامه دلیل می‌کند. در زمینه ولایت‌الله از دیدگاه ملاصدرا و علامه که جنبه مقایسه‌ای و انتقادی داشته باشد، اثری جامع به نگارش درنیامده است؛ برای مثال، مقاله «ولایت از منظر ملاصدرا» از فائزه صادقی، ولایت از دیدگاه علامه طباطبایی، از رقیه یوسفی و هادی اکبری، ولایت فقیه از آیت‌الله جوادی آملی، پایان‌نامه «مبانی عقلی ولایت

در فلسفه ملاصدرا» از ندا درخواه. در مقاله پیش‌رو برخلاف آثار به‌جامانده پیشین، ولایت‌الله از زاویه‌ای نوین بررسی می‌گردد. بدین معنا که تمامی ادله عقلی و نقلی هر دو جناب در این باره تحلیل و مقایسه می‌شود تا روشن گردد که ادله کدام‌یک در این زمینه تأمّتر و با مبانی فکری-فلسفی ایشان هم‌سو تر است؟ در این اثر، علاوه بر بررسی جنس ادله اقامه‌شده توسط ایشان و مقایسه آرایشان از حیث نقاط اشتراک و افتراق، کم و کیف دیدگاه هر دو را مورد ارزیابی انتقادی قرار می‌دهد و نقاط قوّت و ضعف تبیین‌هایشان را به‌بوته نقد می‌گذارد.

### ۱- حقیقت ولایت‌الله از دیدگاه ملاصدرا

صدرالمآلهین بر اساس اصالت وجود، تشکیک وجود و وحدت وجود که جوهر اساسی در قوام یافتن مکتب حکمت متعالیه است، «ولایت» را نیز مشکک می‌داند که مرتبه اشدّ آن منحصر در ذات خداوند است. مبانی این رأی ملاصدرا چنین است که بر اساس نظام فکری ایشان ولایت از سنخ علم و حکمت است. ایشان معتقدند که حکمت مخالف با قوانین بر حق الهی نیست، بلکه مقصود از هر دو «معرفت و شناخت خداوند و صفات و افعالش» است. شناخت خدا گاهی از راه وحی و رسالت به دست می‌آید که «نبوّت» نامیده شده و گاهی از راه سیر و سلوک و کسب حاصل می‌شود که «حکمت و ولایت» نامیده می‌شود (ملاصدرا، ۱۹۸۱م، ۷: ۳۲۷). از طرفی، ملاصدرا یگانه مقصد حکمت و فلسفه را شناخت واجب‌الوجود می‌داند و یکی از راه‌های شناخت خداوند را حکمتی می‌داند که هم‌سنخ با ولایت است؛ چراکه هر کس به مراتب بالاتر معرفت دست پیدا کند و علمش نسبت به افراد عادی افزون‌تر باشد، گستره ولایت و سلطه او بر پدیده‌ها بیشتر خواهد بود (همان: ۲۸۵). البته مراد ملاصدرا از حکمت هم‌سنخ با ولایت، علم است (ملاصدرا، ۱۳۶۳، ۲: ۹۰) و از میان اقسام علم، علم حضوری است، علمی که حضور ذات اوست و به غیبت هیچ‌یک از اشیا آمیخته نمی‌شود؛ زیرا او محقّق حقایق و منشأ آثار است. پس ذاتش سزاوارتر است به اشیا از خود اشیا. بنابراین حضور ذات خداوند حضور هر چیز است. آنچه نزد خداوند است، حقایقی ریشه‌دار است که اشیا را در جایگاه سایه‌ها قرار می‌دهد (همان: ۵۴). از طرفی دیگر، بر اساس دیدگاه ملاصدرا در باب عقل و معقول، علم با وجود مساوق است و ولایت با علم مساوق است. بنابراین ولایت با وجود مساوق خواهد بود (همان، ۱۹۸۱م، ۷: ۲۹۹). حال می‌بایست مبانی فلسفی-عرفانی ملاصدرا را در اثبات ولایت ذاتی خداوند از نظر بگذرانیم. ملاصدرا ولایت تکوینی و تشریعی را بالذات به خداوند نسبت می‌دهد و بالتبع به مراتب مادون تسری می‌دهد.

## ۱-۱. حقیقت ولایت تکوینی الله از دیدگاه ملاصدرا

ولایت تکوینی خداوند به معنای حاکمیت مطلق و سلطه ذاتی و تصرف مستقیم خدا بر تمام جهان هستی است. این مفهوم بیانگر آن است که خداوند به عنوان خالق هستی بر تمام پدیده‌ها تسلط کامل دارد و هیچ چیز از دایره قدرت و اراده او بیرون نیست. ملاصدرا با تکیه بر مبانی فلسفی اصیل خود مانند اصالت وجود، تشکیک وجود، حرکت جوهری و اتحاد عاقل و معقول، تفسیری نظام‌مند از ولایت تکوینی ارائه می‌دهد. مهم‌ترین ادله‌ای که به نوعی مشعر به ولایت تکوینی خداوند است، عبارت است از:

- ۱- توحید خداوند متعال (ملاصدرا، ۱۳۶۳: ۴۸)؛
- ۲- مبدأ و غایت بودن خداوند برای همه اشیا (همان: ۴۹)؛
- ۳- تمامیت داشتن خداوند بر همه اشیا (همان: ۵۵)؛
- ۴- علت فاعلی بودن خداوند (همان)؛
- ۵- علم نامتناهی خداوند به همه اشیا (همان)؛
- ۶- قدرت تام خداوند (ملاصدرا، ۱۹۸۱م، ۴: ۱۱۱)؛
- ۷- علت العلل بودن خداوند (ملاصدرا، ۱۳۸۷: ۳۱۹).

بر اساس ادله مذکور که به نوعی هم مثبت اصل مدعیات مطروح و هم مشعر به ولایت تکوینی خداوند است، ملاحظه شد که ملاصدرا با زیربنا قرار دادن اصول فلسفی خود، به خوبی توانست حقیقت ولایت تکوینی خداوند را در ذهن مخاطبانش ترسیم کند. وقتی وجود را حقیقتی اصیل و مشکک در نظر بگیریم، قطعاً در رأس این هرم هستی فقط یک واقعیت مطلق تام واقع می‌شود که هم مبدأ پیدایش عالم است و هم غایت آن و آن حقیقتی که گرداننده نظام هستی و علت فاعلی آن است، می‌بایست در تمام ویژگی‌های کمالی از جمله علم، قدرت، اراده و... نامتناهی و بدون قید باشد و هر موجودی که بتواند با حرکت جوهری به این حقیقت تقرب یابد، رشحاتی از ولایت را در عالم کسب خواهد کرد و در سلسله علل، تأثیرگذار در عالم عمل می‌کند. ناگفته نماند که موجودات عالم عقل که به لحاظ ذات مجردشان فارغ از حرکت جوهری مصطلح صدرایی‌اند با استناد به قاعده امکان اشرف (ملاصدرا، ۱۹۸۱م، ۷: ۲۴۴ و سهرودی، ۱۳۷۳: ۱۵۴)، در زمره علل تأثیرگذار مجرد واقع شده و قطعاً حظی از این ولایت خواهند داشت و از سویی دیگر، موجوداتی که در مسیر حرکت جوهری تضعیفی گام می‌نهند از سیطره این ولایت خارج‌اند؛ ولی حقیقت صرفی که در رأس سلسله واقعیات واقع شده، به جهت برخورداری از

تمام کمالات معالیش، سیطره بر نظام عوالم هستی دارد و با علم و اراده نامتناهی خود، هر گونه که بخواهد در عالم دخل و تصرف می‌کند و با تدبیر احسن خود، آن را محقق می‌کند.

## ۲-۱. حقیقت ولایت تشریعی الله از دیدگاه ملاصدرا

ولایت تشریعی خداوند به معنای حق حاکمیت مطلق و تشریع احکام برای هدایت انسان‌ها به سوی کمال نهایی است که ریشه در ولایت تکوینی دارد. ملاصدرا معتقد است که خداوند به منظور هدایت انبای بشر و رسیدن آن‌ها به کمال مطلوب بر امور ایشان ولایت داشته و این نوع ولایت را از طریق وحی و تشریع قوانین شرعی اعمال می‌نماید. از دیدگاه وی ولایت تشریعی خداوند بر مؤمنان بر سه وجه قابل تقسیم است:

**وجه اول:** خداوند بر مؤمنان ولایت دارد؛ از این جهت که به آنان کمک می‌کند تا دلیلی به منظور هدایت‌شان به آنان نشان دهد. آنچه ملاصدرا در این وجه از ولایت تشریعی به آن نظر دارد، ولایت تشریعی بر وضع قوانین شرعی است که به وسیله وحی و از زبان پیامبران الهی به مردم ابلاغ می‌شود.

**وجه دوم:** ولایت الهی بر مؤمنان از این جهت که آنان را علیه دشمنانشان یاری داده و قدرت اظهار دین‌شان را نسبت به سایر ادیان به آنان اعطا می‌نماید. ملاصدرا این وجه از ولایت را ناظر به «ولایت تشریعی در اجرای قوانین وضع شده» و تنفیذ قدرت به جانشینان معصوم خود به منظور قضاوت بین مردم در امور جاریه و جهاد به شمار می‌آورد.

**وجه سوم:** خداوند بر مؤمنان از این جهت ولایت دارد که به واسطه اعمال نیکشان به آنان پاداش داده و به واسطه اعمال بدشان مجازاتشان می‌کند (ملاصدرا، ۱۳۷۹، ۴: ۲۲۸).

صدرالمتألهین در ادامه می‌فرماید: «در علت اختصاص مؤمنان به ولایت خداوند اشکالی وجود دارد که حل آن بر فهم‌کنندگان دشوار است؛ زیرا تو دریافته‌ای که وجود خداوند فراگیر و رحمتش شامل است و به شیوه یکنواخت به همه می‌رسد. او به هر صاحب حقی، حقش را عطا کرده و بر هر ظرف پذیرا، آنچه که سزاوار آن بوده را افاضه کرده است؛ بنابراین اگر ولایت خداوند به مؤمنان، پیش از آن که دعوت ایمان را بپذیرند، تعلق گرفته باشد، این ترجیح بدون مرجح خواهد بود و اگر پس از ایمان آنان باشد، لازم می‌آید که دور پیش آید؛ زیرا ایمان نتیجه همان ولایت است؛ چراکه سرچشمه ایمان، روشن شدن به نور معارف و بیرون آمدن از جهل است و همین ولایت الهی است.»

ملاصدرا پاسخ به این اشکال، جواب اشاعره، معتزله، حکما و اهل تصوّف را بدین شرح نقل می‌کند: «اشاعره معتقدند که الطاف الهی نسبت به مؤمن، از جهت امور دینی، بیش از الطاف او نسبت به کافر است (ابوحامدغزالی، ۱۴۰۹ق: ۱۴۳-۱۴۱)؛ زیرا آیه «يُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» به روشنی دلالت دارد بر این که خداوند به طور مشخص ولیّ کسانی است که ایمان آورده‌اند و ولیّ چیزی، همان کسی است که سرپرست آن امور می‌شود که سبب اصلاح انسان و سامان یافتن کار او می‌شود؛ چنانکه خداوند می‌فرماید: «يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ مَاكَانُوا أَوْلِيَاءَهُ إِنْ أَوْلِيَاءَهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ» (انفال: ۳۴)؛ درحالی که (مردم مؤمن را) از ورود به مسجدالحرام با آن که متولیان آن نیستند باز می‌دارند. متولیان این (مکان مقدس) فقط پرهیزکارند؛ ولی بیشتر مشرکان نمی‌دانند. در این آیه آن که به آبادانی مسجد می‌پردازد، ولیّ آن شمرده شده است و در مورد کافران ولایت بر آن را نفی کرده است. بنابراین وقتی ولیّ به معنای متکفّل مصالح باشد و چون خداوند خود را به طور خاص ولیّ مؤمنان معرفی کرده است، دانسته می‌شود که او مصالح مؤمنان را بسیار بیشتر از مصالح کافران بر عهده گرفته است.»

معتزله معتقدند که این آیه حمل بر «افزونی الطاف» است؛ همان گونه که در سخن خداوند آمده است: «وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادْهُمْ هُدًى وَآتَاهُم تَقْوَاهُمْ» (محمّد: ۱۷) و کسانی که هدایت یافته‌اند، بر هدایتشان افزوده و پرهیزکاری و تقوایشان را به آنان عطا کرده است (فخرالدین رازی، ۱۴۰۲ق، ۷: ۱۷). توضیح مطلب آن که: خیر و طاعت هر یک دیگری را به سوی خود می‌کشاند؛ زیرا مؤمن وقتی در مجلسی حاضر شود که در آن موعظه جاری است، خضوع و خشوع بر قلبش وارد می‌شود و حالش با حال کسی که قلبش به سبب کفر و معصیت، قساوت یافته است، تفاوت دارد. این نشان می‌دهد که در مؤمن الطافی تحقّق می‌یابد که در غیر مؤمن تحقّق نمی‌یابد؛ پس تخصیص مؤمنان به این که «خداوند ولیّ آنان است»، حمل بر همین معنا خواهد بود (ملاصدرا، ۱۳۷۹: ۲۲۹).

ملاصدرا روش حکما در پاسخ به این اشکال را چنین ارائه می‌دهد که وقتی از چرایی اختصاص یافتن مؤمن به ولایت، اکرام و افزون بخشی الهی و اختصاص یافتن کافر به عقوبت سؤال شود، می‌توان گفت که تفاوت این دو گروه در هدایت و گمراهی، سعادت و شقاوت، پاداش و کیفر، پس از تحقّق ایمان و کفر به مقدمات پیشین بازمی‌گردد که اقتضای آن را داشته‌اند تا آن جا که سلسله به امور «قضای الهی» منتهی شود و این همان سنّت خداوند است. سنّتی که در آن، اشیا به اسبابشان پیوند خورده‌اند و اسباب به مسبب تا آن که رشته به قدرت، اراده، وجود و حکمتی می‌رسد که هر چیزی را به چیزی که شایسته اوست، ایجاد می‌کند و آن را از هر عیب و

نقصی که ممکن است به آن برسد، حفظ کند. پس خیر، پسندیده و مطلوب است و شر، مقتضی و مقلد (همان: ۲۳۲).

ملاصدرا بعد از پاسخ حکما، پاسخ اهل تصوّف را بیان می‌کند. پاسخ ایشان آن است که خداوند در ذات خود شئون و حیثیت‌هایی دارد که به اسما و صفات نامیده می‌شوند. او با وجود شئون و حیثیت‌ها مبدأ همه موجودات است و بر همه اشیا دانا و تواناست و از انجام قبايح و شرور منزّه است. وجود عالم با همه افراد گوناگونش بر همین شکل مشهود، سایه‌هایی از اسمای گوناگون اوست؛ مانند «الأوّل»، «الآخر»، «الظاهر» و «الباطن» و هر یک از اسما، مظهر خاص دارد؛ مانند «مبدع» و «کائن». خداوند دو صفت «لطف» و «قهر» دارد و هر یک از این دو، اسمای حسنی و اوصاف کمالی است و هر یک از این دو صفت ناگزیر باید مظهري داشته باشد. فرشتگان و هر کس شبیه آنان از مؤمنان، مظاهر لطف‌اند و شیاطین و هر کس از کافران، مظاهر قهرند. مظاهر لطف اهل بهشت و مظاهر قهر اهل دوزخ‌اند. همان‌گونه که وجود هر یک از دو صفت لطف و قهر امری است، ناگزیر به همان‌سان وجود مظاهر هر یک از آن دو نیز امری لازم است و هیچ‌کس را بر خداوند در اصل وجود مظاهر ایرادی نیست؛ زیرا این‌ها از لوازم الوهیت و آثار ربوبیت‌اند. کسی را بر او در اختصاص دادن هر یک از دو گروه به آنچه مخصوص او ساخته شده است، اعتراضی نیست. پس خداوند به اعتبار وصف لطف ولیّ مؤمنان و نیز دشمن کافران است، هر چند از جهت رحمت مطلقه، آنان را نیز موجود می‌گرداند و روزی می‌دهد، مال و جاه به ایشان می‌دهد. از این‌جا دانسته می‌شود ولایت مؤمن از جانب خداوند پیش از ایمان او، بالذات ثابت است (همان: ۲۳۴؛ ابن عربی، ۶۳۸ق، ۲: ۲۴۸).

در ادامه ملاصدرا می‌گوید اگر بگویی که وقتی سعادت و شقاوت به قضا و ایمان و کفر به قدر وابسته باشد، فایده‌ای در فرستادن پیامبران و نازل کردن کتاب‌ها چه خواهد بود؟ می‌گوییم: فایده حقیقی فرستادن پیامبران و نازل کردن کتاب‌ها در حقیقت به مؤمنان بازمی‌گردد. همانان که خداوند بعثت پیامبران و نزول کتاب‌ها را سببی برای هدایت‌شان قرار داده است. نکته دیگر این‌که هر چیزی بنابر مقصد و غلبه طبیعتش علیّی دارد که آن را به‌سوی آن سوق می‌دهد. از جمله اسبابی که تیره‌بختان را به درکات شقاوت می‌کشاند، همان اسبابی که سعیدان را به درجات عالی می‌برد، فرستادن پیامبران و نزول کتاب‌ها است؛ زیرا آن‌ها همان‌گونه که موجب می‌شود که آنچه در نفوس شریف نهفته است، آشکار شود، همچنین موجب می‌شود که آنچه در نفوس پلید نهفته است، بروز کند (ملاصدرا، ۱۳۷۹: ۲۳۶).

## ۲- حقیقت ولایت الله از دیدگاه علامه طباطبایی

علامه ولایت تکوینی و تشریعی را در درجه‌ی نخست از آن خداوند می‌داند و ولایت ماسوا را در طول ولایت خدا و به اذن او معرفی می‌کند. ایشان معتقد به انحصار ولایت خداوند است و برای اثبات آن به آیه‌ی ۹ و ۱۰ سوره‌ی شوری استناد می‌کند: «فَاللهُ هُوَ الْوَلِيُّ وَ هُوَ یَحِی الْمَوْتِی وَ هُوَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ وَ مَا اخْتَلَفْتُمْ فِیْهِ مِنْ شَیْءٍ فَحُکْمُهُ اِلٰی اللّٰهِ» سرپرست حقیقی تنها خداست. او مردگان را زنده می‌کند و بر هر کاری تواناست. در مورد چیزی که اختلاف پیدا کنید قضاوت آن با خداست. با اقامه چهار حجت در این آیات بیان می‌دارد: «فَاللهُ هُوَ الْوَلِيُّ» جهت اول است که انحصار ولایت در خداوند با ضمیر «هو» را اثبات می‌کند. «هو یحیی الموتی» جهت دوم است؛ زیرا غرض عمده در ولّی گرفتن و به دین او متدین شدن و او را پرستیدن، رهایی از عذاب دوزخ و راهیابی به بهشت است و چون پاداش‌دهنده و عقاب‌کننده خدایی است که بشر را زنده می‌کند و می‌میراند و در روز قیامت همه را برای جزای اعمالشان جمع می‌کند. «و هو علی کل شیء قدير» جهت سوم است؛ زیرا در باب ولایت واجب است ولّی قدرت بر ولایت را داشته باشد و بتواند امور آنان را اداره کند و او فقط خداوند است. «و ما اختلفتم فیهِ من شیء فحکمه الی الله» جهت چهارم است. ولّی‌ای که پرسیده می‌شود و به دین او متدین می‌شوند، باید کسی باشد که بتواند اختلافی که در بین پرستندگانش پیدا می‌شود را برطرف سازد و آنچه از شئون اجتماع آنان به فساد گراییده را اصلاح کند و ایشان را به وسیله‌ی دین به سوی سعادت زندگی دائمی سوق دهد. (طباطبایی، ۱۳۷۲، ۱۸: ۲۳-۲۱).

## ۲-۱. حقیقت ولایت تکوینی الله از دیدگاه علامه طباطبایی

علامه بر اساس آیات بر این باور است که خداوند بر همه‌ی موجودات ولایت تکوینی دارد؛ به این صورت که تصرف در هر موجودی و تدبیر امور آن‌ها برایش صحیح خواهد بود. آیاتی همچون: «أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِیَاءَ فَاللّٰهُ هُوَ الْوَلِيُّ» (شوری: ۹)؛ آیا آن‌ها غیر از خدا را ولّی خود برگزیدند؛ درحالی‌که ولی فقط خداوند است، «مَالِكُمْ مِنْ دُونِهِ مَنْ وَلِیٌّ وَ لَشَفِیْعٌ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ» (سجده: ۴)؛ برای شما جز او ولّی و شفیع نیست آیا باز هم متذکر نمی‌شوید؟! «إِنْتَ وَلِیُّ الدِّنَا وَ الْآخِرَةِ» (یوسف: ۱۰۱)؛ ولّی من در دنیا و آخرت تویی.

علامه آیات مربوط به ولایت نصرت را نیز جزو آیات ولایت تکوینی می‌داند؛ چراکه نصرت مؤمنان را نیز یک نوع تصرف به‌شمار می‌آورد: «وَ كَانَ حَقًّا عَلَیْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِیْنَ» (روم: ۴۷)؛ و یاری مؤمنان همواره حقی بر عهده ما است (همان: ۳۴۰).

از دیدگاه علامه سلطه حقیقی و مالکیت واقعی خداوند، منشأ وجوب فرمانبرداری مخلوقات در برابر اراده تشریعی او است، چه فرمان‌هایی که درباره کیفیت عبادت و ستشش صادر نموده و چه قوانینی که سبب اصلاح امور آنان و سبب نیکبختی آن‌ها می‌گردد. بر این اساس، انسان و هر موجود دارای اراده و شعور، همگی در ملکیت خداوند هستند و به همین دلیل همه بندگان تابع حکم قضا و قدر او هستند. مالک تشریعی امور هر دو عالم خداوند متعال است، مالکیتی که به او حق می‌دهد تا همه پدیده‌ها را به طاعت خویش وادار کند و همه را به رعایت تقوا و بندگی خود حکم نماید (همان).

علامه در بیان تفاوت مالکیت و مولویت خدا از جهت حکم با مالکیت و مولویتی که در میان انسان‌ها رواج دارد و نیز تفاوت بندگی و عبودیت پروردگار با بندگی و بردگی انسان بر انسان بر این باور است که از آن جایی که خداوند، مالک تکوینی است و کسی جز او مالک نیست، جایز نیست که در مرحله عبودیت تشریعی کسی جز او مورد پرسش قرار بگیرد، به خلاف مولا‌های دیگر که اطاعت کردن از آنان به دلیل مستحق بودن ذاتی‌شان نیست، بلکه به دلیل مالکیت غیرذاتی‌شان است. ایشان در بیان تفاوت دیگر این دو نوع مالکیت می‌فرماید که چون در بندگان تحت مالکیتش چنین نیست که برخی در هستی خود مملوک او باشند و برخی نباشند، بلکه همگی مخلوقات مملوک تکوینی او به‌شمار می‌آیند، از این جهت خداوند، مالک تشریعی در همه امور آنان نیز است. به همین خاطر است که به بندگی آنان حکم کرده است. بر این اساس، برخی از مخلوقات دیگر نمی‌توانند بخشی از عبادت خود را برای خداوند و بخش دیگر را برای غیرخداوند انجام دهند، به خلاف مالکیت مرسوم بین انسان‌ها که مالک نمی‌تواند هر نوع تصرفی که بخواهد در حق عبد خود انجام دهد؛ چرا که مالک همه امور او نیست. ایشان بر مطلب فوق اطلاق آیاتی را دلیل سخن خود معرفی می‌کند. آیاتی نظیر «مالکم من دونه من ولیّ و لاشفیعی» (سجده: ۴)؛ جز خداوند برای شما مولا و شفیی نیست (همان: ۳۴۱). البته علامه قائل به اکتسابی بودن مقام ولایت هستند و معتقدند که انسان می‌تواند با حفظ درجات وجودی، آنچه انبیا رؤیت می‌کنند را ببیند (طباطبائی، ۱۳۶۰، ۱: ۲۳).

همچنین می‌فرماید: در هنگام احاطه هلاکت و از کار افتادن اسباب نجات از تأثیر و روشن گشتن عجز انسان روشن می‌شود که ولایت همه امور موجودات و ملک تدبیر آن‌ها تنها از آن خدا است؛ چون او یگانه معبود است و اوست که تمامی تدابیرش بر اساس حق است و سایر اسباب ظاهری که بشر گمراه آن‌ها را شرکای خداوند در تدبیر و تأثیر می‌پندارد، در ناحیه

ذات خودشان باطل اند و تنها آن اثری را دارا هستند که خداوند اذن داده باشد (طباطبایی، ۱۳۷۲، ۳: ۳۱۷).

## ۲-۲. حقیقت ولایت تشریعی الله از دیدگاه علامه طباطبایی

علامه قسم دوم ولایت را ولایت تشریعی خداوند معرفی می‌کند که آیاتی از قرآن آن را بر اساس وضع قوانین شرعی، ارشاد و توفیق‌دادن مردم برای پروردگار ثابت می‌نماید که عبارتند از: «الله ولیّ الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور» (بقره: ۲۵۷)؛ خداوند ولیّ کسانی است که ایمان آورده‌اند، آنان را از تاریکی‌ها به سوی نور بیرون می‌آورد. «والله ولیّ المؤمنین» (آل عمران: ۶۸)؛ خداوند مسئول هدایت مؤمنان است.

علامه در این زمینه معتقد است که هر کس خداوند را دوست دارد، بایستی به اندازه توانایی ادراکش از دین او پیروی کند. دینی که نزد خداوند اسلام است و انبیا و رسولان آخرین ادیان الهی، به سوی آن دعوت می‌کنند. ایشان برای مدّعی خود چنین دلیل می‌آورد که چون در دین فطری اسلام، اخلاصی هست که مافوق آن تصوّر ندارد، پس بر مردم واجب است که از آن پیروی نمایند؛ زیرا چنانکه با وفات پیامبر ﷺ، مسئله نبوّت ختم گردید، دین اسلام نیز خاتمه شرایع به‌منظور هدایت بشر معرفی شد. دلیل این‌که دین اسلام آخرین شریعت است این است که رسول خدا ﷺ راهی که پیموده است را راه توحید و اخلاص معرفی نموده است. چون پروردگارش به او دستور داده است که راه خود را چنین معرفی کند: «قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرة أنا ومن اتبعنی وسبحان الله وما أنا من المشرکین» (یوسف: ۱۰۸)؛ بگو راه و روش من و پیروانم این است که خلق را با بصیرت به سوی خداوند و پرستش خالصانه و بدون شرک دعوت کنم، پس راه ایشان، دعوت و اخلاص است. پس دعوت و اخلاص اصالتاً صفت خود ایشان و به‌تبع صفت پیروان اوست (طباطبایی، ۱۳۷۲، ۳: ۱۵۹). دین اسلام یعنی شریعتی که برای رسول خدا ﷺ تشریع شده است، همان روش اخلاص برای خداوند است که اساس آن را حبّ بنده نسبت به خدا و حبّ خداوند نسبت به بنده تشکیل داده است. پس اسلام دین اخلاص و دین حبّ است. بنابراین علامه می‌فرماید: اگر می‌خواهید در عبادت خود خالص شوید، از این شریعت که اساسش حبّ و جلوه‌دهنده اخلاص و اسلام بوده و راه راست و برحق خداست، پیروی کنید که اگر مرا در این راه پیروی کنید، خداوند شما را دوست می‌دارد (همان: ۱۶۰).

علامه در جایی دیگر ولایت تشریعی خداوند را در بستر مناسبات اجتماعی نیز اثبات کرده و

آن را یکی از ملزومات تمدن بشری به‌شمار آورده است و بر این باور است که چون انسان یک موجود اجتماعی است، ناگزیر است که در تعامل با انسان‌های دیگر زندگی کند، پس بایستی از انجام یا ترک کارهایی که در تعارض با منافع دیگران است بپرهیزد و تابع یک قانون جامع باشد. ایشان در این باره می‌فرماید:

**مقدمه اول)** یکی از لوازم ظلم کردن این است که ظالم تصرفی کند که حقش نیست و مالکِ چنین تصرفی نباشد. در مقابل آن عدل است که لازمه‌اش این است که عادل کسی است که تصرفی کند که مالکش باشد. بنابراین در افعال فاعل‌های تکوینی ظلم فرض نمی‌شود.

**مقدمه دوم)** خداوند مالک جهان است و دارای ملکیتی مطلق است و تصرفاتش ظلم نیست، بلکه می‌توان گفت عدل و رفتاری غیرظالمانه است. البته این مقدمه مورد اذعان متکلمان اشعری و معتزلی نیز است. اشاعره معتقدند که ظلم از ساحت خداوند به‌نحو سلب محض نفی می‌شود؛ زیرا ظلم تنها بر کسی تصوّرپذیر است که ممکن است فعل او به ملک دیگری تعلّق یابد و این تصوّر در مورد خداوند وجود ندارد و همچنین ممکن است امری وجود داشته باشد و فعل او برخلاف امر دیگری باشد و چنین امری در مورد خداوند متصوّر نیست (ابوحامد غزالی، ۱۴۰۹ق: ۱۱۵). معتزله نیز قائل به استحاله ظلم بر خداوندند؛ زیرا ظلم نزد خصم مستلزم جهل یا نیاز است و هر دو در حق خداوند محال‌اند و لازمه محال، خود محال است (فخرالدین رازی، ۱۴۰۲ق: ۲۲، ۱۴۹).

**مقدمه سوم)** انسان یکی از فاعل‌های تکوینی است که نسبت به افعالش به‌ویژه افعال اختیاری مالک است؛ زیرا ما در نفس خود درباره هر فعل و ترکی احساس آزادی داریم؛ اما چون انسان به‌صورت اجتماعی زندگی می‌کند، عقل او را وادار کرده است تا کسی از این آزادی عمل صرف‌نظر کند و آزادی‌اش را سبب اختلال در نظام اجتماعی می‌شود، محدود نماید؛ مانند قوانین اجتماعی سنت‌های قبیله‌ای. به‌منظور همین، ضرورت عقلایی ایجاب کرده است تا برای ناقضان این قوانین کیفر تعیین شود.

**مقدمه چهارم)** صورت عقلایی علاوه‌بر آن لازم دانسته است کسی را به‌منظور گسترش قوانین نظام اجتماعی و اجرای دقیق آن انتخاب کند تا او را در مقام ولایت به‌عنوان ولیّ منصوب نماید و مسئولیت کارهای محوّل را به او واگذار نماید.

**نتیجه)** بر این اساس، ادله عقلی به‌منظور رفع این مشکل حکم می‌کند که این قوانین بایستی از جانب خداوند وضع شود و انبیای خدا از سوی او به‌همراه قوانین اجتماعی این معنا را تأکید

کرده‌اند. در این صورت، احکام و تکالیفی خواهد بود که فطرت انسان به‌سوی آن هدایت می‌کند و در نتیجه علاوه بر این که سعادت زندگی انسان را ضمانت می‌کند، مصلحت اجتماعی او را نیز تأمین می‌نماید. روشن است که همان‌گونه که قانون‌گذار این شریعت خداوند است، اجراکننده آن نیز بایستی خود خدا باشد و لازمه این که خود خداوند شرایع آسمانی را مشروعیت بخشد و خود نیز اجراکننده آن باشد، این است که به نحو وجوب تشریعی نه تکوینی بر خود واجب کرده باشد که بر ضد خواسته خود اقدام نکند و خودش به سبب غفلت‌ورزی و لغوکردن کیفر، قانون خود را نقض ننماید (طباطبایی، ۱۳۷۲، ۱۵: ۲۳۶-۲۳۴).

بدین ترتیب علامه با اقامه دلایل نقلی و عقلی ولایت تشریعی خداوند را به اثبات می‌رساند.

### ۳- مقایسه و ارزیابی انتقادی حقیقت ولایت‌الله از دیدگاه ملاصدرا و علامه طباطبایی

حال که نقطه‌نظر ملاصدرا و علامه را پیرامون حقیقت ولایت‌الله بررسی گردید، شایسته است تا مقایسه و ارزیابی نسبت به دیدگاه هر دو جناب در این باره انجام دهیم. بنابراین به جهت روشن شدن ابعاد ولایت‌الله از نظر ایشان، قیاس و ارزیابی میان آرای ایشان را در دو بخش وجوه اشتراک و افتراق دیدگاه‌ها از نظر می‌گذرانیم.

#### ۳-۱. وجوه اشتراک دیدگاه ملاصدرا و علامه طباطبایی درباره حقیقت ولایت‌الله

صدرالمتألهین و علامه در تقسیم ولایت‌الله به تکوینی و تشریعی اتفاق نظر دارند و هر دو شاخه از ولایت را اولاً و بالذات از آن خداوند متعال می‌دانند و هر دو جناب، ولایت تکوینی و تشریعی خداوند را به‌صورت مجزا تبیین و ادله علی‌حده‌ای برای اثبات هر شاخه اقامه می‌کنند و معتقدند که ولایت تشریعی خداوند فرع بر ولایت تکوینی اوست. هر دو جناب برای تبیین چگونگی ذاتی بودن ولایت خدا و تبعی دانستن ولایت مخلوقات، دست به تحلیل رابطه خاص میان علت و معلول یا به تعبیری، خالق و مخلوق می‌زنند و بر اساس مناسبات ویژه‌ای که در این دو مرتبه خاص وجود برقرار است، اصالت و شدت ولایت را از آن خداوند متعال و در انحصار او می‌دانند و ولایت ماسوی‌الله را تبعی معرفی می‌کنند. مهم‌ترین مستند هر دوی ایشان، اتکا به ذات و صفات خداوند است که خود گویای این انحصار است؛ چرا که خداوند هم مبدء هستی‌بخش عالم و هم علت مطلق، بلکه علت العلل است، هم قیاض علی‌الاطلاق و مالک حقیقی عالم است، هم هدایتگر و واضع قوانین شرعی است، هم یاری‌کننده مخلوقات و هم حسابرس اعمال بندگان است. بنابراین چون همه این خصوصیات از آن خداوند است، ولایت در حوزه تکوین و

تشریع نیز در انحصارش خواهد بود. هر دو جناب به طور مشترک شیوه تحلیل عقلی را برای اثبات دیدگاه خاص خود درباره حقیقت ولایت‌الله به کار برده‌اند و البته به کار بستن آیات و روایات جهت تأیید استدلال عقلی توسط ایشان دور از نظر نیست. زاویه دید کلامی - فلسفی - عرفانی در ترسیم ولایت خداوند و پیشبرد مسیر اثبات مدّعیات در این باب نیز از دیگر نقاط مشترک روش هر دو جناب است.

به گمان نگارنده آنچه افق دید ملاصدرا و علامه طباطبائی را در تصویرگری ولایت خداوند، موازی و موافق یکدیگر پیش می‌برد، نگاه توحیدی ایشان است. این‌که در نقطه ثقل هرم هستی تنها یک واقعیت اصیل قرار دارد و بر محور او همه مخلوقات در دایره تکوین و تشریع حقیقت می‌یابند، مبنا و بنای شاکله ولایت را در جهان‌بینی هر دو جناب می‌سازد. دستگاه فکری ملاصدرا و علامه بر پایه جهان‌بینی توحیدی حرکت می‌کند و مقدمات فلسفی - کلامی مشترکی در سنگ‌بنای اندیشه آن‌ها به کار رفته است؛ چرا که هر دوی ایشان از مشرب اصول حکمت متعالیه تغذیه کرده‌اند. در نهایت، نتیجه محتمل این سیستم تعقلی، مطلوبی یکسان خواهد بود و آن مطلوب مشترک ذاتی تلقی کردن ولایت تکوینی و تشریعی در خداوند و تبعی و منحصر خواندن ولایت در ماسوای او است. حصول این مطلوب مشترک برای انسان با طی طریق عرفانی و توجّه خاص مبذول داشتن به باید و نبایدهای اخلاقی فرا چنگ خواهد آمد و البته این مهم قدر مشترکی دیگر از دیدگاه هر دو جناب به‌شمار می‌آید.

### ۲-۳. وجوه افتراق دیدگاه ملاصدرا و علامه طباطبائی درباره حقیقت ولایت‌الله

نخستین تفاوت بارزی که در دیدگاه ملاصدرا و علامه در نگاه بدوی به چشم می‌آید، نحوه ورود به بحث و تبیین حقیقت ولایت خداوند است؛ چرا که ملاصدرا با تکیه بر اصول فلسفی خود، حقیقت ولایت خداوند را می‌شکافد و نگاهی مبتنی بر قواعد حکمت متعالیه، بحث را تحلیل می‌کند و به جرأت می‌توان گفت که درک دیدگاه ملاصدرا درباره حقیقت ولایت خداوند فارغ از آشنایی با اصول حکمت متعالیه، امری ناشدنی است. چگونه می‌توان فهمی از اصالت وجود، تشکیک وجود، رابطه خاص علت و معلول، حرکت جوهری و... نداشت، ولی نظر ملاصدرا درباره حقیقت ولایت خداوند را درک کرد. اما روش علامه در طرح بحث ولایت، خاصه در تفسیر/المیزان، اشاره به آیات و روایات مرتبط با این مقوله و سپس به کار بستن ادله‌ی عقلی است؛ بنابراین اگر کسی آشنایی با مباحث فلسفی نیز نداشته باشد، از طریق تفسیر علامه از آیات و روایات به درک حقیقت ولایت خداوند خواهد رسید. به گمان نگارنده این یکی از

نقاط قوت دیدگاه علامه طباطبایی نسبت به ملاصدرا در این باب است؛ یعنی درک عمومی و حداکثری مخاطبان از چیستی حقیقت ولایت خداوند با مراجعه به آثار علامه طباطبایی حاصل خواهد آمد که با فحوص در آثار ملاصدرا این مهم دست‌یافتنی نخواهد بود.

یکی دیگر از وجوه تمایزی که در بیان دیدگاه هر دو جناب مشهود است، نگاه عرفانی پررنگ ملاصدرا و نگاه کلامی - اجتماعی پرفروغ علامه طباطبایی در تحلیل‌هایشان است. پرواضح است آنچه عیار مکتب حکمت متعالیه را ارتقا بخشید، ضمیمه کردن مباحث عرفانی و تلفیق و تکمیل اصول فلسفی ملاصدرا با آرای عرفا بود که اگر این اجتماع آرای فلسفی و عرفانی رخ نمی‌داد، حکمت ملاصدرا، متعالیه نمی‌شد و این مهم در تبیین حقیقت ولایت خداوند از جانب ملاصدرا ملموس است. تشکیک خاص الخاصی، نگاه تشائی به رابطه علت و معلول، عین الربط بودن وجود معلول، چگونگی اعمال ولایت خداوند در آفرینش و تشریع، از جمله شواهدی است که جنبه عرفانی دیدگاه ملاصدرا را در اثبات مدعیاتش به اثبات می‌رساند. اما در نقطه مقابل علامه با محور قرار دادن آیات قرآن در دو وادی تکوین و تشریع، ولایت خداوند را تحلیل می‌کند. از نظر نگارنده، زاویه دید علامه در بیان مدعیاتش بیشتر کلامی و اجتماعی با زیربنای جهان‌بینی توحیدی و ساختاری استدلالی است. بنابراین تلفیقی که علامه در روش بیان خود به کار بسته است، یعنی تلفیق روش برهانی و کلامی و اجتماعی با بن‌مایه عرفانی و اخلاقی و روبنای نقلی، کامل‌تر از روش فلسفی - عرفانی ملاصدرا است؛ ولی می‌توان این نقد را به علامه داشت که با وجود احاطه بی‌بدیل ایشان به مباحث فلسفی، ردپایی از قواعد فلسفی در بحث حاضر در آثارشان خیلی مشهود نیست؛ چه‌بسا که در معجونی که ایشان در مقام بیان حقیقت ولایت خداوند ساختند، مباحث فلسفی نیز به مانند رویکرد اجتماعی و کلامی و... ایشان پررنگ جلوه می‌کرد، بیان رساتری از چهارچوب فکری ایشان به نمایش گذارده می‌شد.

یکی دیگر از نقاط اختلاف دیدگاه ملاصدرا و علامه، تقسیم‌هایی است که ملاصدرا در مقوله ولایت تشریعی خداوند به آن اشاره می‌کند و ولایت تشریعی خداوند بر مؤمنان را بر سه وجه تقسیم می‌کند؛ یعنی ولایت خداوند از جنبه هدایت‌گری، یاری‌رساندن در مقابل جبهه دشمنان و حسابرسی اعمال ایشان و به دنبال آن، طرح ایرادی که در علت اختصاص مؤمنان به ولایت خدای سبحان دارند و پاسخ‌های طیف‌های معتزلی، اشعری، حکما و اهل تصوف مطرح می‌کنند که در کتاب‌های علامه چنین تقسیمی رؤیت نشد. آنچه در تبیین ولایت تشریعی خداوند از نظر علامه مشهود است، تکیه بر آیات قرآن و نگاه کلامی و اجتماعی و تنظیم استدلال‌ها بر پایه این دو

زاویه‌ی دید است، چیزی که در آثار ملاصدرا وجود ندارد.

از دیگر وجوه افتراق آرای ملاصدرا و علامه در این مورد، می‌توان به مجموعه ادله‌ای که علامه برای اثبات انحصار ولایت در ذات خداوند با استناد به آیات اقامه می‌کند، اشاره داشت. ایشان با اشاره به آیاتی از سوره شوری و تفسیر این آیات، ادعای انحصار ولایت در خداوند متعال را به اثبات می‌رساند؛ ولی با فحص در آثار ملاصدرا این سبک از استدلال‌ات رؤیت نشد.

از دیگر تفاوت‌های آرای ملاصدرا و علامه طباطبائی در سنخ ادله مثبت ولایت تکوینی خداوند است. دلایل ملاصدرا در اثبات این شاخه از ولایت کاملاً مبتنی بر اصول فلسفی ایشان و به وجه عقلی اقامه می‌شود، به‌ویژه نظریه وحدت وجود صدرایی که بر پایه وحدت شخصی وجود بنا شده و ایشان با اقامه ادله پنج‌گانه (وجود رابط (ملاصدرا، ۱۹۸۱م، ۱: ۷۱) و بسیط‌الحقیقه (ملاصدرا، ۱۳۶۶، ۱: ۶۳-۶۲) و صرف‌الوجود (ملاصدرا، ۱۳۸۷: ۲۵-۲۳) و واجب‌الوجود بالذات واجب من جمیع الجهات (ملاصدرا، ۱۳۶۰: ۳۵) و عدم‌تناهی (همان: ۳۷))، نظرگاه خود را نسبت به مقوله ولایت تکوینی خداوند دقیق‌تر ترسیم کردند، بدین‌سان که آنچه در صحنه هستی وجود حقیقی دارد تنها وجود خداوند است و سایر موجودات اطوار و شئون آن حقیقت یگانه هستند. بنابراین انحصار این حوزه از ولایت در حق تعالی با وضوح بیشتری نسبت به فلاسفه دیگر تصویر می‌شود؛ درحالی‌که استنادات علامه در این باب بر پایه تکیه بر آیات است و توضیحات ایشان در قالب تفسیر آیات صورت می‌گیرد.

نقطه‌نظر متفاوت دیگری که از رصدکردن دیدگاه هر دو جناب رؤیت شد، شیوه قابل‌تحسین علامه در مباحث علمی است. با سیر مطالعاتی‌ای که نگارنده مقاله در آثار علامه داشته، به این نکته رسیده است که ایشان همراه با طرح مسائل علمی در هر باب، شبهات منقول و مفروضی که پیرامون مباحث مطرح دارند را بیان و دفع می‌کنند. در بحث حقیقت ولایت خداوند هم بعد از استدلالاتی که مرتبط با این مقوله دارند، شبهاتی را نقل و نقد می‌کنند که در آثار ملاصدرا در بحث حاضر این رویکرد مشاهده نشد.

ماحصل بیان نقاط اشتراک و افتراق دیدگاه ملاصدرا و علامه طباطبائی درباره حقیقت ولایت‌الله این مهم است که هر دوی ایشان برای تبیین این جنبه از ولایت مبدأ، مسافت و غایت مشترکی دارند. در زیربنای نگاه توحیدی داشتن، به‌کار بستن ادله عقلی با جان‌مایه نقلی و در نهایت، منحصر دانستن ولایت تکوینی و تشریعی در ذات خداوند متعال و ذاتی خواندن ولایت برای خداوند و تبعی دانستن ولایت برای ماسوای او یکسان هستند. آنچه در نگاه کلان در مقایسه

دیدگاه ایشان یافت شد، یک نحو تشکیک عرضی است؛ بدین معنا که در توضیح و تحلیل آرا، در برخی مواقف ملاصدرا گوی سبقت را ربوده است و در برخی مواقع، علامه با بیانی شیوا، مرکب بحث را به تمامیت به مقصد رسانده است؛ به عنوان مثال، تحلیل فلسفی ملاصدرا از حقیقت ولایت خداوند و به کار بردن همه قواعد مرتبط مکتبش، تصویرگری شایسته تری در اذهان دارد و شاقولی در دست مخاطب می دهد که تا پایان بحث، می توان عمارت ذهن را به صحت و سلامت به ثریا رساند؛ ولی در بحث ولایت تشریعی، رسایی سخن علامه مثال زدنی است و با روشی عامه پسند ولایت در شاخه تشریع را در ذهن تحکیم می کند و استنادات قرآنی ایشان مکمل رشد اذهانی خواهد بود که در شبهه فرو غلتیدند.

### نتیجه گیری

ملاصدرا و علامه، قائل به انحصار ولایت تکوینی و تشریعی در ذات خداوند هستند و ولایت را برای ماسوا بالتبع می داند. ملاصدرا بر اساس اصالت و تشکیک وجود، حقیقت ولایت را امری مشکک می داند که شدیدترین مرتبه آن در ذات خداوند محقق است. بنابراین در مرحله تکوین خداوند به عنوان یگانه علّت هستی بخش، عوالم وجود را خلق کرده است. در مرحله تشریع خداوند به منظور هدایت انسان ها و رساندن ایشان به کمال مطلوب این نوع ولایت را از طریق وحی و تشریع قوانین شرعی اعمال می کند و معتقد است که ولایت تشریعی خداوند بر مؤمنان سه گونه است. علامه نیز ولایت را حقیقتی مشکک می داند که در رأس آن، ولایت تکوینی و تشریعی خداوند واقع شده است. ایشان ولایت تکوینی خداوند را با استنادات قرآنی از جمله آیه ۹ سوره شوری، آیه ۱۰۱ سوره یوسف و آیه ۴ سوره سجده به اثبات می رساند و ولایت تشریعی خداوند را هم با آیات قرآنی از جمله آیه ۲۵۷ سوره بقره، آیه ۶۸ سوره آل عمران به اثبات می رساند و هم از طریق دلیل عقلی با زیربنای اجتماعی، درباره ولایت خداوند از منظر هر دو جناب می توان گفت که ایشان در ابتدای نگاه توحیدی به اقامه ادله عقلی و منحصر دانستن ولایت در ذات خداوند و تبعی دانستن آن برای ماسوای او هم رأی هستند فقط در اجمال و تفصیل بیان ادله تفاوت هایی در کلام ایشان دیده می شود؛ به عنوان مثال، ملاصدرا در تحلیل حقیقت ولایت خداوند بر مبنای اصول حکمت متعالیه تصویرگری روشن پیش چشم مخاطب ارائه می دهد، ولی در حیطه ولایت تشریعی این بسط را ندارد؛ برعکس علامه ولایت تکوینی خداوند را با ارائه یک سری آیات بیان می کند، ولی ولایت تشریعی خداوند را هم با ادله قرآنی و هم با دلیل عقلی به اثبات می رساند. بنابراین می توان به جرأت گفت که ملاصدرا با تکیه بر قواعد فلسفی خود و

نگاه عرفانی‌ای که در آثارش موج می‌زند، حقیقت ولایت‌الله را تدلیل کرده است؛ ولی زاویه دید علامه در این موارد بیشتر کلامی - اجتماعی همراه با استنادات قرآنی است. بنابراین درک عمومی حداکثری مخاطب از چیستی ولایت خداوند با مراجعه به آثار علامه حاصل شدنی است؛ اما با فحص در آثار ملاصدرا دست‌یافتنی نیست و این مهم از نقاط قوت آرای علامه محسوب می‌شود.

## منابع

### قرآن کریم.

۱. ابن عربی، محمد بن علی (محبی‌الدین)، (۶۳۸ ق)، *الفتوحات المکیه*، بیروت، الصادر.
۲. غزالی، ابوحامد محمد، (۴۰۹ ق)، *الاقتصاد فی الاعتقاد*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۳. جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۸۹)، *ولایت فقیه*، قم، اسراء.
۴. سهروردی، شهاب‌الدین یحیی، (۱۳۷۳)، *حکمة الاشراق*، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۵. صدرالمآلهین، محمد بن ابراهیم، (۱۹۸۱ م)، *الحکمة المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه*، تصحیح: محمد خواجوی، بیروت، دارالحیاء التراث العربی.
۶. \_\_\_\_\_، (۱۳۶۰)، *اسرار الآیات*، تصحیح: محمد خواجوی، تهران، انجمن حکمت و فلسفه.
۷. \_\_\_\_\_، (۱۳۶۳)، *المشاعر*، تهران، کتابخانه طهوری.
۸. \_\_\_\_\_، (۱۳۷۹)، *تفسیر القرآن الکریم*، تصحیح: محمد خواجوی، قم، بیدار.
۹. \_\_\_\_\_، (۱۳۸۷)، *سه رسائل فلسفی*، قم، دفتر تبلیغات اسلام.
۱۰. \_\_\_\_\_، (۱۳۶۶)، *شرح اصول الکافی*، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۱۱. \_\_\_\_\_، (۱۳۶۰)، *الشواهد الربوبیه فی المناهج السلوکیه*، مشهد، مرکز الجامعی للنشر.
۱۲. \_\_\_\_\_، (۱۳۸۷)، *مظاهر الهیه فی اسرار علوم الکمالیه*، تهران، بنیاد حکمت صدرا.
۱۳. رازی، فخرالدین محمد بن عمر، (۱۴۰۲ ق)، *تفسیر مفتاح الغیب*، بیروت، دار احیاء التراث العلمی.
۱۴. طباطبائی، سید محمد حسین، (۱۳۷۲)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۱۵. \_\_\_\_\_، (۱۳۶۰)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، مؤسسه اهل بیت علیه‌السلام.